

اعتراف به وجود خدائی بخشنده و مهربان و قادر و دانای کل با توجه به وضع فعلی بشر و مشکلات فراوان و گوناگونی که بشر با آنان روبرو است از جمله بیماری های گوناگون - گرسنگی - فقر - جنایات - جنگها - زلزله ها - طوفانها و نا هماهنگی های اقتصادی - سیاسی - اجتماعی و دینی سوالات متعددی را بوجود می آورد که دادن جوابهای قانع کننده به آنها بسی مشکل است. برای مثال میتوان سوالات ذیل را نمونه آورد.

1- خدای تعالی چه هدفی در خلقت بشر داشت؟

2- در نقش آفرینی انسان مشکلات فعلی بشر چه نقشی داشته اند.

3- چگونه چنین مشکلاتی در برنامه خلقت بدست خدائی قادر و دانا بوجود آمدند.

4- آیا گمراهی و ضلالت انسان و گرفتاری او در این منجلاب ظاهرا پایان ناپذیر سرنوشتی پیش بینی شده بود و یا نتیجه قدرت انتخاب و اختیار انسانی است.

5- چنانچه این انحراف از نقشه خدا و سعادت ابدی بشر قابل پیش بینی بود چرا خدای قادر و توانا دخالتی در جلوگیری از آن ننمود؟

6- عاقبت انسان در نقشه آفرینش چیست و چرا تا کنون انسان کماکان با این مشکلات درگیر است؟

نا گفته نماند که اعتقاد بسیاری از مردم بر این است که دین و دانش همگام نیستند و ممکن نیست که جواب قانع کننده و عملی برای این گونه سوالات از کتب مورد احترام انسانها بعنوان کتب ملهم بدست آورد و از طرف دیگر هرگونه جواب به چنین سوالات باید خارج از مراجع دینی منطقی و مستدل تلقی گردد. بنابراین بخاطر خواننده گرامه سعی خواهیم کرد حتی الامکان برای این سوالات مشکل

جواب های قانع کننده ای بدست آوریم. در مرحله اول باید بپرسیم خدائی قادر و توانا و عالم بر همه امور چه هدفی برای خلقت بشر داشت. در ابتدا باید معترف بود به اینکه خدای قادر توانا خود کفا است و تصور احتیاج برای باریتعالی غیر منطقی است. در عین حال باید توجه داشت که ایده وجود چنین خدائی و اشتیاق به شناخت و عبادت و اطاعت از او میتواند فقط در تجسم و تفکر موجودی ذیشعور حداقل در سطح ذکاوت انسانی بوجود آمد. به عبارت دیگر اگر در این عالم لایتنهای موجوداتی در سطح ذکاوت و شعور ملانک و انسانها وجود نمی داشت اعتراف به وجود و امکان شناخت خدائی خالق در مخیله هیچ یک از حیوانات و موجودات دیگر که فاقد ذکاوت و ادراک در در سطح انسانی هستند بوجود نمی آمد. شاید بتوان گفت که شناخت خدا و تسلیم به عبودیت و اطاعت و خدمت او و وجود ذکاوت و شعور کافی برای چنین شناخت و رابطه متقابل با خدا لازم و ملزوم یکدیگرند و با اینکه با حضرت داود همزمانیم که طبیعت جلال و حکمت و عظمت خدای باریتعالی را آشکار بیان میکند. مع الوصف واقف باین امر هستیم که آشکارا بیان کردن عظمت و حکمت خدا فقط در مغز موجوداتی مفهوم پیدا میکند که قدرت درک این عظمت و حکمت را داشته باشد و سر طاعت و عبودیت را در برابر درگاه احدیت فرود آورند. و بنابراین شاید بتوان گفت که هدف خلقت بشر در این ایده بسیار زیبا و ارضا کننده متمرکز میشود که لازم بود موجوداتی هم در عالم لایتنهای باشند که قدرت شناخت خدای باریتعالی را بعنوان خالق کل و ارتباط متقابل با او را داشته باشند.

در اینجا است که شهادت کتاب مقدس مبنی بر اینکه گویاترین صفت الهی محبت است در درک انگیزه خلقت به ما پاری می کند. محبت فقط موقعی مفهوم و معنی پیدا می کند که از طرف موجود محب به سوی موجودی دیگر ظاهر شود و الا مفهومی ندارد. اگر محبت بودن باریتعالی را تضمین شده حساب کنیم باید تصور کنیم که این محبت فقط در صورت وجود موجودی خارج از وجود محب هدفمند باشد. بنابراین خدای باریتعالی نه فقط ملانک و انسان را خلق نمود تا موجوداتی با سطح ذکاوت شناخت و اشتیاق رابط متقابل با او را داشته باشند بلکه تا عبودیت و اطاعت و خدمت به خدا را براساس انگیزه محبت ارائه دهند با توجه به اینکه وجود آنها اثبات محبت باریتعالی است تا موجودات ذی شعور از محبت سرشار و ابدی خدا متمتع بوده و قدرت متقابل در محبت را با خالق محب داشته باشند. خدای خالق میل داشت تا این موجودات ذیشعور شناخت خدا و رابطه حاکی از محبت متقابل را اساس سعادت و کامیابی ابدی خود بدانند و همیشه سپاسگذار درگاه ایزدی باشند که آنها را به ذکاوت و هوش قادر به شناخت خدا آراسته و با خدمت و اطاعت از خدا می توانند سرنوشت خود را برای سعادت ابدی تامین کنند.